

چنین گوید حر این طور محمد بن منصور که عرض از نسوید این اوراق بیان کیفیت حدود  
 خرس ما است که آنرا بتاری مال گویند و کان رستم که تازیان از او سوس و قرح خوانند  
 و چون بیان کیفیت حدود ایشان متنی بر کیفیت البصار است اول کیفیت البصار و  
 باید کرد بدانکه در کیفیت البصار خلاف کرده اند مذہب مشهور که جمهور ماضیان بر آنند  
 آنست که بعد از تحقق شرط البصار شعاع از بصر بیرون می آید و بر می مقابل متصل میشود  
 و بدین واسطه مقابل می بندد و اگر مقابل صغیل یعنی الملس باشد مانند آینه هم آینه  
 شعاع مذکور از وی منعکس شود بشرطی که مقابل این مقابل بود مشروط بآنکه انعکاس بر  
 منوال اصل شعاع باشد چنانکه اگر خطی مستقیم بر سطح صغیل فرض کنند و شعاع  
 و عکس شعاع را در دو خط انکارند و زاویه که در سطح صغیل میان خط منور و  
 و ایشان حادث شوند مساوی یکدیگر باشند و این هنگام مقابل صغیل مضمون  
 لیکن چنان نماید که صورت مقابل صغیل معارن ماده صغیلت و چنان نباشد  
 و مذہب منصور که حکما بطبیعی اختیار کرده اند آنست که بعد از تحقق شرط ر و ب صورت  
 مرئی مقابل در رطوبة جلید به مرئیم میشود بی آنکه از بصر شعاعی بیرون آید و بر  
 متصل گردد و این هنگام مرئی مورد شود و همچنین اگر مرئی صغیل باشد صورت مقابل  
 صغیل بشرط آنکه نسبت این مقابل بصغیل نسبت صغیل باشد بناظر در رطوبة جلید به مرئیم  
 بگردد و این هنگام صورت مقابل صغیل معارن بماده صغیل مبر میشود پس ظاهر  
 شد که بر کلا المذہبین نه هر چه مقابل صغیل است می بندد بلکه مقابل که و بر آن نسبتی  
 مخصوص بصغیل و ناظر باشد و از اینجا است که اگر ناظر از مقابل آینه نگاه میکند صورت  
 خود می بیند و اگر از میان بوجهی نگاه میکند صورت چیزی می بیند که در ب آینه واقعست  
 و بالعکس و اگر مقابل آینه جسمی بغایت بزرگ باشد ناظر در آینه تمام آن جسم نمی بیند بلکه  
 بعضی از آن که آن بعضی را نسبت مخصوصه باشد ادراک میکند بعد از تمیید این مقدمه  
 بدان وقت که تحقق الملق که سبب کمون مال و قرح آنست که چون اجزای مانی خود

خود که از غایب خودی قوه نزول نداشته باشد با هر حق سبحانه در هوا حادث شوند و از  
 درای این اجزا که کشف یکدیگر مانند کوس با قطعه ابر باشد این اجزای مانی بمنزله آینه  
 مانند قطعه بلور که اگر از درای وی کشف باشد از این جانب آینه مقابل خود شود  
 و اگر از درای جسمی لطیف شفاف باشد آینه نشود و باید دانست که اگر آینه  
 بغایت خود بود چنانکه بحسب قسمت پذیر نبود شکل مقابل وی در وی محسوس  
 نشود بلکه شکل آینه هم محسوس نباشد چه هر شکل محسوس باید که بحسب حس  
 قسمت پذیر بود پس اگر اجزای مانی بوجه مذکور در هوا موجود باشد و میان آنها  
 با ماه و میان اجزا و ناظر نسبتی که در کیفیت البصار گذشت حاصل شود لازماً  
 آید که اگر ناظر در آن اجزا نظر کند شیخ ضو آفتاب یا ماه شیخ شکل انسان در  
 هر یک از این اجزا مشاهده نماید و چون اجزا مذکوره بیکدیگر نزدیکند شیخ ضو  
 متصل نماید لیکن مجموع هر یک از این اجزا بر شب آینه است که شیخ ضو از وی  
 بیناید اگر پرسند که سبب چیست که قوس و قرح و باله همیشه بر همه استداره  
 واقع می شوند و دایره مال کاه تمام و کاه نام تمام است و دایره قوس و قرح هرگز  
 تمام نمی باشد جواب گویم که اگر ناظر در اینها متعدد نگاه کند لازم نیست که از همه  
 آینهها شیخ یک شی از جلا آینهایی که مقابل آنهاست مشاهده نماید بلکه جایزست  
 که بعضی این آینهها را نسبتی مخصوص که مقتضی ادراک شیخ مقابلت با مقابل معین  
 ازین جهت بود لاجرم آن مقابل نماید و بعضی دیگر را مناسبه مذکوره با مقابل دیگر  
 باشد پس شیخ آن مقابل دیگر از وی مشاهده کند و آینه دیگر را بعینه همین نسبت  
 با مرئی و ناظر باشد واجب باشد که شیخ همین شی از آن آینه دیگر مشاهده نماید  
 پس اجزای مانی که مقابل آفتاب یا ماه واقع اند اگر چه هر یک قابلیت داشته باشد  
 که آینه شیخ مقابل خود شود لازم نیست که آینه شیخ ضو برین باشد  
 و اگر بعضی از این اجزا آینه شیخ ضو نیز میشود بعضی دیگر که با ناظر و نیز همین نسبت  
 باشد باید که همین حکم بود و تجربه معلوم شده که آینه شیخ ضو هر یک از این



نسبت الاجزائی که واقع باشد بر محیط منطبقه شکلی مستدبر که فخیل شود از توهم  
 الازاره خطی مستقیم که بیان ناظر و یکی ازین اجزاست بر خطی مستقیم ثابت بمنزله  
 محور که بر مری و ناظر در مرکز دایره ماله یا قوس و قوس بگذرد و حال آنکه مری  
 و ناظر بمنزله دو شی غیر منقسم بر محور مذکور واقع باشند و چون آینه شیخ  
 مذکور منحصر در اجزایست که بر منطبقه مذکورند لاجرم ماله و قوس قوس هر میته است  
 واقع شوند و اگر دایره ایشان تمام نبود بنا بر مانعی باشد مانع نامتومی دایره  
 ماله یا آن باشد که اجزای آن در بعضی جوانب نبود با اجزای مانی باشد و آینه نیز  
 بود زیرا که در وادی ایشان جسم کثیف مذکوره نباشد و مانع نامتومی دایره قوس  
 و قوس آنست که در زمان تکون وی آفتاب با قوس نزدیکست چه اگر آفتاب  
 با قوس نزدیک نباشد بواسطه آنکه منطبقه مذکوره بتماز تحت الافق واقع شود  
 لازم می آید که قوس و قوس نباشد و چون آفتاب با قوس نزدیکست زیاد  
 از قوسی از منطبقه مذکوره در فوق افق واقع نیست و تتمه قوس اگر بودی تحت  
 الافق بودی و ازینجا است که هر چند که آفتاب با قوس نزدیکتر باشد قوس و قوس  
 بزرگتر باشد و چون دایره با تحت افق متعلق است دایره تمام نباشد و باید که  
 توهم نکنند که دایره قوس و قوس تمام است غایب مانی ابواب آنست که بعضی  
 از وی در فوق افق واقعست و بعضی در تحت افق بنا بر آنکه شیخ ضرور در اجزای  
 مذکوره انطباع نیست زیرا که اجزای مذکوره آینه شیخ ضرور افق اند و شیخ را در آینه  
 انطباع نیست چه اگر شیخ را در آینه انطباع بودی هر آینه وی را در آینه محل  
 معین بودی و باختلاف وضع ناظر با وجود بقا وضع آینه و مری محل شیخ متبدل  
 نشدی و چنین نیست زیرا که اگر آینه را مقابل چیزی بدارند و ناظر از زمین آینه  
 نگاه کند شیخ مقابل را در بسا آینه مشاهده نماید و بالعکس گویند که چون قوس  
 و قوس شیخ آفتاب است بایستی که دایره مستقیم بر هیئت ذی شیخ بودی زیرا که  
 معلوم شد که اجزای مذکوره آینه شیخ شکل آفتاب نیستند پس لازم نیاید که

نیاید که شیخ مری در آن اجزای قوس و قوس عبارت از آنست بشکل آفتاب  
 باشد بلکه آفتاب بمنزله شی غیر منقسم است که هر یک ازین اجزای آینه شیخ ضرور  
 و اجزائی که در وسط دایره قوس واقع اند همچون اجزائی که برون دایره با افق  
 مناسبه مخصوصه واقع نیستند و سوال و جواب را در پیرین قیاس باید دانست  
 اگر گویند موجب چیست که در قوس و قوس الوان مختلف منزلی میشود گویم معلوم  
 شد که واری این اجزای جسمی که واقعت و شکست نیست که اختلاط صور بالوان  
 جسم که حره فخیل میشود بر قیاس شیخ پس لاجرم دایره مری مری شود و چون  
 آینه دایره مانیه و ثالثه از ناظر بعدند و شیخ ضرور ضعیف شده لابد لون  
 مری بسواد امیل باشد پس دایره ارغوانی و کراتی مری شود و کون قیاس آن  
 بود که دایره کراتی بعد از ارغوانی واقع شدی چه کراتی بسواد

امیل است و اختلاف الوان ماله را بدین  
 قیاس توان دانست اکنون توقع از رنگ  
 خرده دان که اعیان انسان مملکت  
 بلکه انسان العین اعیان انسان  
 آنست که سببی منقضی تقدم  
 دایره کراتی در دایره  
 ارغوانی باشد  
 سلطان نباند  
 والممد اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

